

رابطه مجامع عمومی با مدیران شرکت‌های سهامی در حقوق ایران و انگلستان

سید احمد موسوی^۱

چکیده

تصمیم‌گیری به عنوان یکی از ارکان شرکت است و همچنین یکی از ابزارهای مدیریت محسوب می‌شود. بنابراین شناسایی رکن تصمیم‌گیری مستلزم شناسایی کلیه ارکان و نهادهای موثر در امر تصمیم‌گیری شرکت می‌باشد، تا جایگاه رکن تصمیم‌گیری در نظام تصمیم‌گیری و اداره شرکت روشن شود.

در این مقاله نویسنده تلاش می‌کند به تحلیل رابطه مجامع عمومی و رکن اداره در شرکت‌های سهامی بپردازد، امری که با وجود اهمیت شایان از خلاء جدی قانونگذاری رنج می‌برد و حتی بیشتر نویسندگان نیز رغبتی به آن نشان نداده‌اند. به نظر می‌رسد باید امر تصمیم‌گیری اساسی و تعیین اهداف و خط‌مشی شرکت به مجامع عمومی واگذار شود، و تصمیم‌گیری مدیران را صرفاً در حیطه اداره پذیرفت نه بیشتر، و با وجود هیأت مدیره مؤثر در شرکت، باید امر اداره را مختص رکن اداره دانست و در غیاب نص قانونی یا حکمی در اساسنامه، امور کنترل و اداره را به مدیران واگذار نمود و تنها مجمع عمومی فوق‌العاده را برای تأثیر گذاشتن بر تصمیمات مدیران و ابطال آنها مجاز شناخت، امری که راه حل مقبول حقوق انگلیس نیز می‌باشد. شیوه تحقیق در مقاله مطالعه کتابخانه‌ای و بررسی تطبیقی با حقوق شرکت‌های انگلیس می‌باشد.

واژگان کلیدی: حقوق شرکت‌ها، مجامع عمومی، هیأت مدیره، شرکت‌های سهامی، حقوق انگلیس.

طبقه‌بندی موضوعی: K22

۱. کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه علامه طباطبائی.

۱- مقدمه

امروزه شرکت‌های سهامی از اهمیت زیادی برخوردار هستند. به عقیده یکی از نویسندگان، شناسایی و بکارگیری شرکتهایی که مسئولیت شرکاء آن محدود باشد، بزرگترین کشف عصر مدرن به شمار می‌رود و حتی اهمیت شرکت با مسئولیت محدود^۱ بیشتر از نیروی‌های الکتریسته و بخار می‌باشد. اهمیت زیاد این شرکتها توجه به حقوق آنها را ضروری می‌سازد.

اساسی‌ترین مبحث مربوط به حقوق شرکت‌ها، ناظر به نحوه اداره آن به معنی عام می‌باشد، که در آن کلیه ارکان شرکت به ایفای نقش می‌پردازند. در این میان، تصمیم‌گیری از جایگاه رفیعی برخوردار می‌باشد. زیرا گذشته از اینکه رکن تصمیم‌گیری به عنوان مهم‌ترین رکن از ارکان شرکت در کنار ارکان اداره و بازرسی به ایفای نقش می‌پردازد، به عنوان یکی از ابزارهای مدیریت نیز محسوب می‌شود، بنابراین تحلیل رکن تصمیم‌گیری، مستلزم شناسایی کلیه ارکان و نهادهای دخیل در امر تصمیم‌گیری می‌باشد.

در این مقاله نویسنده تلاش می‌کند رابطه مجامع عمومی با رکن اداره را مورد تحلیل قرار دهد، زیرا رکن اداره نیز در مقام اعمال مدیریت به معنی خاص در شرکت ناگزیر از تصمیم‌گیری می‌باشد، تا در نهایت مشخص گردد در اداره شرکت به معنی عام و اعمال اهلیت استیفای شرکت، چه نقشی به رکن تصمیم‌گیری اختصاص می‌یابد. مقاله در دو مبحث به ترتیب رابطه رکن تصمیم‌گیری و اداره را در حقوق ایران و انگلیس مورد بررسی قرار داده است.

برای بررسی رکن تصمیم‌گیری، شرکت‌های سهامی انتخاب گردیده، زیرا بیشترین گردش ثروت در قالب این نوع از شرکت‌ها صورت می‌گیرد و هر روز بر اهمیت آنها افزوده می‌شود، بطوری که امروزه موضوع فعالیت بورس‌های جهان این نوع از شرکت‌ها می‌باشد.

با توجه به اینکه مقاله عنوانی تطبیقی با حقوق انگلیس دارد، سعی گردیده قوانین مربوط به شرکت‌ها در انگلیس و کتب و مقالات مربوط به حقوق شرکتهای این کشور تا حد امکان مطالعه و با حقوق ایران تطبیق داده شود. پیشرفت سریع حقوق شرکتهای کامن‌لا^۲ به تبع توسعه اقتصادی کشورهای عضو این نظام و ویژگی‌هایی نظیر:

۱. منظور هر نوع شرکتی است که مسئولیت شرکاء در آن محدود به سهم‌الشرکه و مبلغ اسمی سهام خویش بوده، و امکان ایجاد تعدد مالکیت در آن فراهم باشد (بدین صورت که در صورت ورشکستگی شرکت، اموال سهامداران تنها تا مبلغ اسمی سهام در معرض خطر بوده و سایر اموال شخصی سهامداران از تعرض مصون خواهد بود)، نه شرکت با مسئولیت محدود به معنی اخص، موجود در حقوق ایران.

2. Common law

۱. تلاش جهت اداره آسان شرکت

۲. پر رنگ بودن نقش اراده شرکاء در اداره آن به جای قواعد آمره

۳. پویایی حقوق این کشور

علت انتخاب حقوق این کشور برای تطبیق می‌باشد. از سویی در لایحه اصلاح قانون تجارت ۱۳۸۴، که مراحل تقنینی خویش را در مجلس شورای اسلامی سپری می‌کند، رویکرد مقررات مربوط به شرکت‌های تجاری، حقوق کامن‌لا بوده است. به نظر می‌رسد، بررسی حقوق این کشور در مقاله حاضر که بررسی مقررات مربوط به این لایحه نیز مد نظر می‌باشد سودمند باشد. پر واضح است مبتنی بودن بخشی از نظام حقوقی انگلیس بر رویه قضایی و تأثیر نظام حقوقی این کشور از حقوق اتحادیه اروپایی و مشکلات ناشی از عدم دسترسی به منابع کافی و مشکل ترجمه متون و آراء قضایی همواره نویسنده را در طول تحقیق آزار داده است.^۱

۲- مبحث نخست: اداره شرکت و مجاری جریان آن در حقوق ایران و انگلیس

درباره ماهیت و مبنای شخصیت حقوقی و شرکت‌های تجاری، بحث‌های مبسوطی صورت گرفته، ولی این امر مورد پذیرش عمومی است که شرکت‌های تجاری فاقد شخصیتی عینی بوده و وجودی اعتباری دارند (عیسی تفرشی، ۱۳۷۸). بنابراین خود شخص حقوقی، مانند اشخاص حقیقی توان اعمال اراده خویش را ندارند و از طرفی ضرورت عقلی شناسایی شخص حقوقی، پیش‌بینی راهکارهای اعمال این اراده است. بنابراین روابط خارجی شرکت تنها بوسیله افراد انسانی موجود شکل داده می‌شود و شرکت روابط خارجی و انجام امور خویش را تنها بوسیله اشخاص حقیقی نماینده^۲ خویش انجام می‌دهد. این که چه کسانی برای اقدام از جانب شرکت در نظر گرفته شده‌اند و در چه شرایطی آنها به نمایندگی از شرکت اقدام می‌نمایند؟ (Davies, et al., 1997) و کدام اصل اقدامات معینی را اقدام خود شرکت تلقی می‌نماید؟ معماهایی هستند که حقوق شرکت‌ها جهت حل آنها، راه‌حلهای متعددی را مطرح نموده است.

نخست: اقداماتی منتسب به شخص حقوقی خواهد بود که مورد تأیید همه شرکاء قرار گرفته باشد، و الا آن اقدام از جانب شخص حقوقی محسوب نخواهد گردید. این نظریه در دنیای تجاری

۱. در بررسی حقوق انگلیس مقررات قانون شرکت‌های سال ۲۰۰۶ (Companies Act November 2006) نیز مورد توجه قرار گرفته است.

مردن غیر عملی است، زیرا در هر زمان و مکانی امکان عملی اجتماع تمام سهام‌داران و شرکاء وجود نداشته و برای هر تصمیمی نیز امکان جلب رضایت کلیه شرکاء وجود ندارد (Davies, et al., 1997).

دوم: تصمیمات اکثریت اعضا در مجامع عمومی شرکت به عنوان اقدامات شرکت تجارتي محسوب خواهد گردید.

سوم: نظر دوم چنین تکمیل شده که چون امکان عملی اخذ روزانه تصمیمات مجامع عمومی وجود ندارد، بنابراین اساسنامه شرکت، هیأت مدیره‌ای برای شرکت انتخاب و همه اختیارات مدیریتی را به آنان واگذار می‌نماید (Davies, et al., 1997).

بنابراین در حقوق شرکت‌ها مجامع عمومی و مدیران به عنوان ارگانها و نمایندگان شرکت به ایفای نقش می‌پردازند و قانونگذار مغز، فکر و اراده تصمیم‌گیرندگان شخص حقوقی را مغز، فکر و اراده شخصیت حقوقی تلقی کرده است (کاویانی، ۱۳۸۶). برخلاف شرکت‌های مدنی که فاقد شخصیت حقوقی هستند، در شرکت‌های تجارتي، اراده اکثریت در قالب مجامع عمومی، اساسنامه شرکت را تصویب، هیأت مدیره و بازرسان را انتخاب و در تمشیت امور شرکت در طول حیات آن و حتی در جریان انحلال و تصفیه به ایفای نقش می‌پردازد.

در اینجا این بحث جدی مطرح می‌شود که آیا ارکان اداره و بازرسی شرکت اختیار و اقتدار خود را از قانون و اساسنامه می‌گیرند یا از اراده اکثریت؟ رکن اداره و بازرسی، نمایندگان رکن تصمیم‌گیری نیستند، بلکه این ارکان، وظایف و اختیارات خویش را از اساسنامه و قانون می‌گیرند و در برابر رکن تصمیم‌گیری، از استقلال برخوردار هستند، هرچند رکن تصمیم‌گیری تأثیراتی بر این ارکان دارد (عیسی تفرشی، ۱۳۷۸).

ولی به نظر می‌رسد چون اراده شخص حقوقی در قالب اراده جمعی اعمال می‌شود و این اراده جمعی، غالباً در رکن تصمیم‌گیری متجلی می‌شود، بنابراین اصل اداره و تصمیم‌گیری از شئون این رکن است و قانون به جهت مشکلات عملی و ضرورت تسهیل امور اداره، این وظیفه را به هیأت مدیره واگذار، و هیأت مدیره تحت نظارت رکن تصمیم‌گیری و به نمایندگی از شرکت، اداره و راهبری شرکت را بر عهده می‌گیرد (Goulding, 1999). هر چند اداره و بازرسی از ارکان شرکت هستند نه نماینده مجمع عمومی؛ ولی در راستای اراده اکثریت که در مجمع عمومی متجلی می‌شود به ایفای نقش می‌پردازند. به نظر برخی از نویسندگان رکن اداره و بازرسی زیر مجموعه رکن تصمیم‌گیری محسوب می‌شود (پاسبان، ۱۳۸۵)، ولی رکن تصمیم‌گیری از این جهت که اراده اکثریت، اراده شرکت محسوب می‌شود، و از کانال این رکن صادر می‌شود، نسبت به ارکان دیگر از جایگاه بالاتری

برخوردار است و به نظر نمی‌رسد سایر ارکان طفیلی و زیر مجموعه آن باشند، زیرا قانون بعد از انتخاب این ارکان، به خصوص رکن اداره، از سوی رکن تصمیم‌گیری در مواردی برای این ارکان نسبت به رکن تصمیم‌گیری استقلال قائل شده است. برای مثال در ماده ۱۱۸ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷، محدود کردن اختیارات مدیران در مقابل رکن تصمیم‌گیری در مقابل اشخاص ثالث قابل استناد نیست، در حالی که اگر مدیران زیر مجموعه مجامع عمومی بودند و هیچ استقلالی نداشتند، چنین حکمی بی معنا بود.

تقسیم‌بندی اجزاء مدیریتی شرکت به ارکان سه گانه، به معنی عدم ارتباط و کشیدن حصار جدایی بین این ارکان نیست، بلکه این تفکیک جهت اداره آسانتر و بهتر شرکت است، در این جهت هماهنگی و همکاری این ارکان ضروری است. از طرفی خود قانونگذار تفکیک مطلق ارکان را نفی و بر ارتباط این ارکان تاکید نموده است. به عبارت دیگر، چون اداره و پیشبرد اهداف شرکت، مستلزم همکاری ارکان آن بوده و با قطع ارتباط مطلق ارکان شرکت، اداره شرکت مختل و نظام آهنگین پیشرفت شرکت کند می‌شود، در نظام‌های حقوقی با وجود تقسیم‌بندی شرکت به ارکان سه گانه، راهکارهای ارتباط و هماهنگی این ارکان نیز پیش‌بینی شده است؛ بطوری که به تعبیر یکی از نویسندگان (پاسبان، ۱۳۸۵) هریک از اجزای این سازمان، کارکرد و نقش خود را در هماهنگی با سایر ارکان ایفاء می‌نماید.

با تدقیق در مطالب گفته شده و با توجه به قانون تجارت، فقط دو رکن تصمیم‌گیری و اداره، برای تصمیم‌گیری و اداره شرکت به ایفاء نقش می‌پردازند (تفرشی، ۱۳۷۸) و نهاد بازرسی در این میان فاقد قدرت اجرایی و تصمیم‌گیری است، بنابراین فقط رابطه رکن تصمیم‌گیری و اداره مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳- مبحث دوم: رابطه بین مجامع عمومی و مدیران در حقوق ایران

۳-۱- گفتار نخست: نهادهای تصمیم‌گیری و اداره شرکت

اگرچه رکن تصمیم‌گیری متصف به صفت تصمیم‌گیری بطور مطلق است، ولی این به معنای آن نیست که همه تصمیمات شرکت از جانب رکن تصمیم‌گیری باشد، و یا هر رکنی که در شرکت، تصمیم‌گیری نماید رکن تصمیم‌گیری محسوب شود؛ بطوری که بعضی از مواد لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷ از جمله ماده ۲۷۰ آن قانون بطور صریح به اتخاذ تصمیم از طرف ارکان شرکت اشاره نموده‌اند (تصمیماتی که توسط هر یک از ارکان شرکت اتخاذ می‌گردد). از

طرفی گاهی صرف تصمیم‌گیری در یک موضوع، اداره شرکت تلقی می‌شود، به عبارتی دیگر رکن تصمیم‌گیری از کانال تصمیم‌گیری وارد حریم اداره شرکت می‌شود. به جهت اهمیت موضوع و اینکه ممکن است گاهی شرکاء شرکت، هیأت مدیره و مدیر عامل با اتخاذ تصمیماتی که در حیطه اختیار مجامع عمومی است، موجب زیان سهامداران، شرکت و اشخاص ثالث شوند و یا با دخالت مجامع عمومی در تصمیم‌گیری، در روند اداره شرکت اختلال ایجاد شود، بنابراین ترسیم مرز روشنی مابین این نهادهای موثر در تصمیم‌گیری و اداره شرکت و نیز شناسایی ارکانی که در عمل مبادرت به اتخاذ پاره‌ای از تصمیمات می‌نمایند، ضروری است.

این نهادها عبارتند از:

الف: هیأت مدیره ب: مدیر عامل ج: شرکاء شرکت

۳-۱-۱- هیأت مدیره

رکن تصمیم‌گیری شرکت به عنوان عالی‌ترین رکن شرکت، اهداف اساسی و خط‌مشی کلی شرکت را تعیین می‌نماید، ولی مجامع در اوقات خاصی از سال تشکیل می‌شود و در هر زمان و مکانی، قابلیت عملی تشکیل را ندارند و از طرفی بعضی از تصمیمات فوری آنها هستند^۱ و اتخاذ همه تصمیمات، از جمله تصمیمات اجرایی نیز از طرف مجامع عمومی مقدور نیست. از سویی، چون تصمیم‌گیری از اجزای جدایی‌ناپذیر مدیریت محسوب می‌شود، بنابراین هیأت مدیره وارد حریم تصمیم‌گیری شده و امکان تداخل در تصمیم‌گیری نهادهای دخیل در تصمیم‌گیری مطرح می‌شود. این امر در نظامهای سیاسی نیز به صورت عینی قابل مشاهده است، که با وجود پذیرش اصل تفکیک قوا،^۲ در کنار پارلمان، هیأت دولت نیز مبادرت به تصویب آیین نامه، تصویب نامه و بخشنامه می‌نماید.

وجه تمایز مصوبات مجامع عمومی با مصوبات هیأت مدیره چیست؟ آیا ارائه ملاک و مبنای روشنی در این خصوص مقدور است؟ باید پذیرفت که پاسخ به این سؤال با توجه به ابهامات موجود در مواد قانونی بسیار مشکل است. تنها مبنایی که در این خصوص از مواد قانونی حاصل می‌گردد، حکم مقرر در ماده ۱۱۸ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷ می‌باشد.

۱. در سال ۱۹۷۰ میلادی شرکت ای.بی.ام با داشتن ۴۰۷ هزار نیروی کار و سود سالانه ۶ میلیارد دلار و در که حالی قیمت هر سهم شرکت ۱۷۶ دلار بود ورشکست شد به زعم کارشناسان عمده ترین دلیل شکست این شرکت تاخیر در تصمیم‌گیری راجع به تولید کامپیوترهای کوچک‌تر و ارزان‌تر بود که رقبا از این فرصت استفاده نمودند (ریچارد ال دفت، ۱۳۷۹)، صص ۳ تا ۷).

۲. اصل تفکیک قوا تمهیدی برای محو استبداد، دفاع از آزادی مردم، مقابله با فساد و سوء استفاده از قدرت و متلاشی ساختن اقتدار فشرده حکامی است که خود را مافوق همه کس و همه چیز تصور کرده اند (هاشمی، ۱۳۸۳، ص ۶).

ماده ۱۱۸ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷، در خصوص شرکت‌های سهامی مقرر داشته :

«جز درباره موضوعاتی که به موجب مقررات این قانون، اخذ تصمیم و اقدام درباره آنها در صلاحیت خاص مجامع عمومی است، مدیران شرکت دارای کلیه اختیارات لازم برای اداره امور شرکت می‌باشند مشروط بر اینکه تصمیمات و اقدامات آنها در حدود موضوع شرکت باشد»
هر چند در دید نخست، مبنای ارائه شده کامل به نظر می‌رسد، ولی این امر مقارن با واقع نیست، چراکه نخست: این مبنای صرفاً در مورد شرکت‌های سهامی ارائه گردیده است و در مورد سایر شرکت‌ها، با فقدان نص قانونی مواجه هستیم.

دوم: هر چند با استفاده از این ماده در ارتباط بین هیأت مدیره با مجامع عمومی مؤسس و فوق‌العاده، اشکالی بروز نمی‌کند، ولی به نظر می‌رسد، چون صلاحیت مجمع عمومی عادی حصری نبوده و می‌تواند کلیه تصمیماتی را که در صلاحیت مجامع عمومی مؤسس و فوق‌العاده نیست، اتخاذ نماید و با توجه به ماده ۸۶ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت^۱ ۱۳۴۷ همچنان مرز قاطعی جهت تعیین صلاحیت خاص این مجمع وجود ندارد، تا محدوده مانور هیأت مدیره مشخص شود. به عبارت دیگر ماده ۱۱۸ مذکور مقرر داشته جز در مورد صلاحیت خاص مجامع عمومی، مدیران دارای کلیه اختیارات اداره و تصمیم‌گیری هستند حال آنکه صلاحیت مجمع عمومی عادی سالانه تعیین نشده تا مشخص شود صلاحیت مدیران از کجا آغاز می‌شود.

در این موضوع ابتدا به راهکارهای ارائه شده از طرف حقوقدانان اشاره و در نهایت تلاش خواهد شد، ملاک قابل قبولی پیشنهاد شود.

یکی از نویسندگان معتقد است، که عبارت «صلاحیت خاص» در صدر ماده ۱۱۸ تنها موضوعاتی از صلاحیت‌های مجامع عمومی را استثناء می‌کند که به صراحت در قانون برای این مجامع پیش‌بینی شده است. با پذیرش این ملاک، مشخص می‌گردد که هیأت مدیره جز در اموری که در صلاحیت خاص مجامع عمومی قرار دارد، حق تصمیم‌گیری و دخالت ندارد، و منظور از صلاحیت خاص نیز، صلاحیت‌های پیش‌بینی شده و مصرح در قانون می‌باشد (پاسبان، ۱۳۸۵، ص ۱۹۸).

ابهامی که حتی با پذیرش این ملاک همچنان باقی می‌ماند این است که مجمع عمومی عادی با توجه به ماده ۸۶ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷ تا چه حدی می‌تواند نسبت به امور

۱. مجمع عمومی عادی می‌تواند نسبت به کلیه امور شرکت بجز آنچه در صلاحیت مجمع عمومی مؤسس و فوق‌العاده است تصمیم بگیرد.

شرکت، اتخاذ تصمیم نماید؟ زیرا نظر ابرازی ایشان صرفاً محدوده اختیارات هیأت مدیره را مشخص می‌کند نه مجمع عمومی عادی شرکت را و این سؤال همچنان باقی است که آیا با استناد به ماده ۸۶ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷، مجمع عمومی عادی می‌تواند تصمیم‌های موضوع صلاحیت هیأت مدیره را اتخاذ نماید.

یکی دیگر از نویسندگان، هیأت مدیره را ابزار واسطه‌ای در شرکت‌های بزرگ می‌داند که در چارچوب تصمیمات کلی اتخاذی مجامع عمومی، تصمیمات میانی شرکت را اتخاذ می‌نمایند. در حقیقت به باور این نویسنده، تصمیمات اتخاذی شرکت به سه گروه تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

- تصمیمات کلی که از طرف مجامع عمومی اتخاذ می‌شوند؛
 - تصمیمات میانی که از طرف هیأت مدیره در چارچوب تصمیمات کلی اتخاذ می‌شوند؛
 - تصمیمات جزئی که از طرف مدیر عامل در چارچوب تصمیمات کلی و میانی اتخاذ می‌شوند
- (کاویانی، ۱۳۸۶).

هر چند این ساز و کار از نظر تئوریک، قابل قبول است، اما به نظر می‌رسد در صحنه عمل و در لحظه عینیت یافتن در عالم خارج، توفیق چندانی نداشته باشد؛ زیرا هیچ معیار عینی برای تمیز سطوح تصمیم در شرکت‌های تجاری پیش‌بینی نشده است تا با انطباق تصمیم‌های مختلف شرکت با آن بتوان تفکیک مشخصی را ایجاد کرد.

دکتر عرفانی در بحث قلمرو اختیارات مدیران شرکت سهامی بیان می‌نماید "با توجه به ماهیت حقوقی شرکت سهامی و اینکه شرکت شخصیت حقوقی مستقل از سهامداران دارد، اصولاً باید قائل به تفکیک اختیارات مدیران از اختیارات مجامع عمومی گردید تا هر ارگانی اختیار لازم برای انجام وظایف قانونی خود را داشته باشد" (عرفانی، ۱۳۷۳، ص ۲۲). این نویسنده نیز ملاک مشخصی جهت تفکیک اختیارات مدیران در مجامع عمومی ارائه نداده است.

یکی دیگر از نویسندگان تنها راه حل موضوع را استقراء در لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷ دانسته و اعلام نموده باید از این قانون مواردی را که در صلاحیت مجمع عمومی عادی است استخراج و سایر وظایف و اختیارات را به هیأت مدیره اختصاص داد، البته ایشان موارد صلاحیت مجمع عمومی عادی را هم استخراج نموده است (عیسی تفرشی، ۱۳۸۶).

به نظر می‌رسد در حقوق ایران، مجمع عمومی عادی حق دخالت و تصمیم‌گیری در کلیه امور شرکت (از جمله آنچه در صلاحیت هیأت مدیره می‌باشد) را دارد. زیرا علاوه بر اینکه ظاهر ماده ۸۶ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷ این نظر را تأیید می‌نماید، هیأت مدیره، زیر

مجموعه و از جهت سلسله مراتب، تابع مجمع عمومی عادی به شمار می‌رود. اختیار عزل و نصب مدیران از سوی مجمع (مواد ۸۸ و ۱۰۸ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷) و تعیین حق‌الزحمه ایشان (مواد ۸۸ و ۱۰۸ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷) و مهم‌تر از همه تکلیف مدیران به اجرای مصوبات مجامع عمومی در کنار قانون و اساسنامه (ماده ۱۴۴ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷) به همین علت است. از تبعیت هیأت مدیره از مجمع عمومی عادی می‌توان امکان مداخله این مجمع در اداره شرکت را استنباط نمود. مضافاً اینکه چون مجامع عمومی متشکل از سهامداران شرکت هستند، پس تصمیمات آنها به مصلحت نزدیک‌تر است. اما اگر بیم اختلال در منافع اشخاص ثالث به واسطه چنین نظری وجود داشته باشد، قسمت اخیر ماده ۱۱۸ این نگرانی را بر طرف نموده، زیرا به موجب این ماده، محدود کردن اختیارات مدیران فقط در روابط بین مدیران و صاحبان سهام معتبر خواهد بود. پس در روابط خارجی شرکت جز آنچه در صلاحیت خاص مجامع عمومی شرکت است، در حیطه صلاحیت هیأت مدیره قرار دارد. ولی در روابط داخلی شرکت، اقتدار مطلق با مجامع عمومی است، جز آنچه قانون یا اساسنامه شرکت در صلاحیت انحصاری هیأت مدیره قرار داده باشد، که در این صورت اگر مجامع در محدوده صلاحیت مدیران اتخاذ تصمیم نمایند با توجه به حکم ماده ۲۷۰ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷، تصمیم‌های مجامع عمومی قابل ابطال خواهد بود. ولی بطلان این تصمیمات در برابر اشخاص خارج از شرکت قابل استناد نخواهد بود. البته اگر قانون امری باشد و تا زمانی که اساسنامه تغییر نکرده باشد.

در مقابل این نظر می‌توان بیان نمود، مجمع عمومی عادی، حق تصمیم‌گیری در اداره شرکت را ندارد. همچنین وجود مسئولیت مدنی و جزایی در مورد مدیران در قبال عدم انجام وظایف آنها نیز تأییدی بر تفویض انحصاری اختیارات انجام وظایف اداره شرکت به مدیران است. زیرا از آنجا که در شرکت‌های سهامی، ارکان شرکت به صورت جدا از هم بررسی شده است و قانونگذار برای مدیران در قبال وظایف و اختیاراتشان مسئولیت پیش‌بینی کرده و چنین مسئولیت‌هایی برای اعضای مجمع عمومی عادی پیش‌بینی نشده است، نباید برای این مجمع اختیار تصمیم‌گیری در حوزه اختیارات مدیران را قائل شد. در پاسخ به این ایراد می‌توان گفت پیش‌بینی مسئولیت مدیران جهت جلوگیری از ایجاد ضرر برای صاحبان سهام است و مسئولیت مجامع عمومی، چون خود صاحبان سهام شرکت هستند منتفی است. علاوه بر این، مدیریت شرکت عموماً در ارتباط با اعمال خارجی شرکت و در امور مربوط به ارتباط شرکت با اشخاص ثالث است. در حالی که تصمیمات مجامع مربوط به امور داخلی شرکت می‌باشد و این دو رکن در دو حوزه جدا و متمایز از هم فعالیت می‌کنند.

در شرکت با مسئولیت محدود وجود هیأت مدیره الزامی نیست و لزومی به سهامدار بودن مدیران نیز وجود ندارد و از طرفی نیز قانون، صلاحیتهای اختصاص رکن تصمیم‌گیری و مدیران را پیش‌بینی نکرده است. با وجود این، اساسنامه می‌تواند اختیارات مدیران و همچنین تصمیم‌گیرندگان شرکت را تفکیک و مشخص نماید (مستفاد از مواد ۱۱۱-۱۰۶-۱۰۵ قانون تجارت)، ولی اگر در اساسنامه پیش‌بینی نشده باشد، بر اساس ماده‌ی ۱۰۵ قانون تجارت مدیران کلیه‌ی اختیارات لازمه برای نمایندگی و اداره‌ی شرکت را خواهند داشت و ماده ۱۰۶ نیز صلاحیت تصمیمات راجعه به شرکت را به اکثریت‌های مقرر در این مواد اعطا نموده است و در صورت بروز اختلاف و تعارض میان رکن تصمیم‌گیری و هیأت مدیره به نظر می‌رسد با توجه به آنچه در مورد شرکت سهامی بیان شد، در مورد شرکت با مسئولیت نیز باید ابتکار عمل و حاکمیت را به رکن تصمیم‌گیری داد؛ زیرا ماده ۱۰۵ قانون تجارت ایجاد هر محدودیتی را برای مدیران پذیرفته است، ولی این محدودیت زمانی در مقابل اشخاص ثالث پذیرفته می‌شود که در اساسنامه پیش‌بینی شده باشد و از طرفی چون امکان انتخاب مدیرانی غیر از شرکاء وجود دارد، بنابراین مصلحت شرکت و شرکاء چنین اقتضایی دارد.

۳-۱-۲- مدیر عامل

مطابق ماده ۱۲۴ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷، در شرکت‌های سهامی، هیأت مدیره باید حداقل یک نفر شخص حقیقی را به مدیریت عامل شرکت برگزیند، همانگونه که از واژه «باید» استنباط می‌گردد انتخاب مدیرعامل برای شرکت سهامی الزامی بوده و هیأت مدیره نمی‌تواند از انجام این تکلیف خودداری نماید. البته برای مدیران عامل شرکت‌های سهامی سقف پیش‌بینی نشده است، بنابراین تعداد مدیران عامل با توجه به وسعت عملیات شرکت به نظر هیأت مدیره واگذار شده است.

مدیر عامل هرچند از ارکان اداره شرکت محسوب می‌شود، اما در زمره مدیران به شمار نمی‌رود (پاسبان، ۱۳۸۵، ص ۲۰۰). ارتباط شرکت با اشخاص ثالث، معمولاً از طریق مدیرعامل صورت می‌گیرد، چنانکه این شخص در مقابل اشخاص ثالث نماینده شرکت می‌باشد و به تعبیر یکی از نویسندگان، مدیر عامل در شرکت‌های تجاری نقش ابراز کننده اراده را دارد (کاویانی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۲). با وجود این با توجه به نقش مؤثری که مدیرعامل در اداره شرکت دارد چه بسا در عمل تأثیر مدیر عامل و نقش او در اداره شرکت بیش از هیأت مدیره باشد.

۳-۱-۲-۱- امکان انتخاب و عزل مدیر عامل از طرف مجامع عمومی

آیا مجامع عمومی شرکت نیز می‌توانند برای شرکت مبادرت به انتخاب مدیر عامل نموده و یا او را عزل نمایند یا انتخاب مدیر عامل از اختیارات انحصاری هیأت مدیره محسوب می‌شود؟ در این مورد قانون ساکت بوده و نویسندگان نیز متعرض موضوع نشده‌اند، ولی بصورت منطقی سه فرض می‌تواند مطرح شود.

- مجامع عمومی مطلقاً نمی‌توانند مبادرت به تعیین مدیر عامل یا عزل او نمایند، زیرا انتخاب و عزل مدیر عامل به صراحت قانونی از وظایف هیأت مدیره محسوب می‌شود و قانون چنین اختیاری برای مجامع قایل نشده است.

- مجامع عمومی مطلقاً می‌توانند مبادرت به انتخاب و عزل مدیر عامل نمایند، زیرا وقتی مجامع عمومی هیأت مدیره را انتخاب می‌نمایند، به طریق اولی می‌توانند مدیر عامل را نیز تعیین یا عزل نمایند.

- مجامع عمومی اصولاً نمی‌توانند، برای شرکت مدیر عامل انتخاب یا او را عزل نمایند، اما گاهی به ضرورت اداره شرکت جایز می‌باشد.

به نظر می‌رسد نظر سوم قابل تأیید باشد، زیرا اصولاً انتخاب و عزل مدیر عامل از اختیارات هیأت مدیره محسوب می‌شود، هرچند رکن تصمیم‌گیری نسبت به مدیران از اقتدار بر خوردار است، و تفکیک وظایف اداره شرکت از تصمیم‌گیری مانع از تصور چنین اختیاری برای رکن تصمیم‌گیری می‌باشد. اما ممکن است به جهت عدم انجام وظایف قانونی از طرف مدیران در انتخاب مدیر عامل به هر دلیلی، یا عدم عزل وی در شرایطی که وی فاقد صلاحیت‌های لازم می‌باشد، یا مدیر عامل امکان پرداختن به وظایف خویش را ندارد و امر اداره شرکت با مشکل جدی مواجه شده است؛ چنین حقی را برای مجامع عمومی قایل شد. از طرفی چون رکن تصمیم‌گیری خواستگاه اراده مالکان شرکت محسوب می‌شود و قانونگذار با توجه نقش نمایندگی مدیر عامل از سوی شرکت انتخاب و تداوم فعالیت آن را الزامی دانسته، و اطلاق ماده ۸۶ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷ در تایید این نظر موثر می‌باشد (عیسائی تفرشی، ۱۳۷۸).

۳-۲-۱-۳- تفکیک صلاحیت‌های خاص مدیر عامل

در مورد مدیر عامل، مشکل تفکیک حوزه تصمیم‌گیری او از رکن تصمیم‌گیری مضاعف می‌شود، زیرا ترسیم مرز بین اختیارات مدیر عامل و هیأت مدیره، هنوز در هاله‌ای از ابهام است. بعضی از نویسندگان، اداره شرکت توسط هیأت مدیره را ناظر به اداره امور داخلی شرکت، و ماده ۱۱۸ لایحه

قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷ را مبین حدود اداره آن دانسته‌اند (اسکینی، ۱۳۷۷) و برخی صلاحیت تصمیم‌گیری مدیر عامل را اتخاذ تصمیمات جزئی شرکت در چارچوب تصمیمات کلی مجامع و میانی هیأت مدیره می‌دانند (کاویانی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۳) و بعضی دیگر مدیر عامل را طفیلی هیأت مدیره دانسته و حدود اختیارات وی را محدود به اختیارات تفویضی هیأت مدیره دانسته‌اند، امری که حتی در مقابل اشخاص ثالث نیز قابل استناد می‌باشد (پاسبان، ۱۳۸۵).

با پذیرش نظر اخیر که با ظاهر قانون مطابقت بیشتری دارد، و با قبول نمایندگی مدیر عامل از طرف شرکت، مدیر عامل استقلال در مقابل هیأت مدیره نداشته و توان تعارض با هیأت مدیره را نیز نخواهد داشت. در موارد صلاحیت رکن تصمیم‌گیری نیز چون خود مرجع معطی اختیار به مدیر عامل (هیأت مدیره)، حق اقدام در صلاحیت‌های خاص مجامع را ندارد، بنابراین حق تفویض چنین اختیاراتی را نخواهد داشت. در مورد اقتدار مجمع عمومی عادی نیز هر چند این مجمع بنابر صراحت ماده ۱۲۵ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷ و مشکلات عملی نمی‌تواند به نمایندگی از شرکت روابط شرکت با اشخاص ثالث را تنظیم نماید، اما حق انتخاب و عزل مدیر عامل بصورت غیرمستقیم (پاسبان، ۱۳۸۵) و در پاره‌ای از موارد بصورت مستقیم (عیسائی تفرشی، ۱۳۷۸) را دارد و می‌تواند حدود اختیارات تفویضی هیأت مدیره به مدیر عامل را محدود یا افزایش دهد.

در مورد شرکت‌های با مسولیت محدود بر خلاف شرکت‌های سهامی، انتخاب مدیر عامل الزامی نیست و اگر مدیر عاملی انتخاب شود با توجه به الزامی نبودن وجود هیأت مدیره، چنین مدیری تکالیف و اختیارات سایر مدیران را خواهد داشت (پاسبان، ۱۳۸۵). بنابراین بحث مستقلی، جز آنچه در مورد مدیران بیان گردید لازم به نظر نمی‌رسد.

۳-۱-۳- سهامداران و شرکاء شرکت

آنچه در این بخش از تصمیم شرکاء شرکت مدنظر است، تصمیماتی است که به عنوان اراده شرکت تلقی شود نه هر تصمیمی، اصولاً دخالت سهامداران و شرکاء شرکت پس از تاسیس آن در اداره امور شرکت بایستی از کانال حضور در مجامع عمومی اعمال گردد، مگر در مورد اتفاق آراء شرکا که به نظر می‌رسد خارج از مجامع عمومی و بدون رعایت تشریفات آن نیز تصمیم شرکت تلقی می‌شود (کاویانی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۰).^۱

۱. برای دیدن نظرات مخالف رجوع شود به ستوده تهرانی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۱، و عیسائی تفرشی، ۱۳۷۸.

در مورد شرکت‌های با مسئولیت محدود در صورتی که شرکت با مسئولیت محدود اجباری به تشکیل مجامع عمومی نداشته باشد^۱، مطابق مواد ۱۰۶، ۱۰۷ و ۱۱۱ قانون تجارت شرکاء اقدام به تصمیم‌گیری می‌نمایند، که در واقع تصمیمات اتخاذی شرکاء طبق مقررات قانونی، تصمیم شرکت محسوب می‌شود. همچنین چون شرکاء در غیاب مجامع عمومی شرکت مبادرت به تصمیم‌گیری می‌نمایند، بنابراین اختلافی در این زمینه بروز نخواهد کرد، و در صورت وجود مجامع نیز زمینه اتخاذ تصمیم برای شرکاء و به نمایندگی از طرف شرکت بوجود نخواهد آمد، مگر در مورد اتفاق آراء شرکا شرکت.

۳-۲- آیین مطلوب روابط

در مباحث پیشین، با طرح مشکل و نقد راهکارهای ارائه شده از سوی نویسندگان، در نهایت سعی گردید با ارائه نظریه‌ای منطبق با مقررات فعلی حقوق ایران پیشنهاد لازم ارائه شود. ولی آیا این راه حل با توجه به پیشرفت‌های حقوق شرکت‌ها و واقعیات موجود حاکم بر شرکت‌های تجاری قابل قبول است؟ در صورتی که بنا باشد مقررات مربوط به حقوق شرکت‌ها تغییر یابد، آیا شایسته است وضعیت موجود تثبیت شود؟^۲

به نظر می‌رسد وضعیت فعلی مطلوب نباشد، زیرا در صورتی که مجمع عمومی عادی بتواند در کلیه امور شرکت، تصمیم‌گیری نماید، گذشته از آنکه ابتکار عمل را از مدیران می‌گیرد، به جهت محدودیت زمانی، ممکن است منجر به تصمیم‌گیری شتابزده شود، و از طرفی به لحاظ حضور کلیه سهامداران در مجمع، بدون لحاظ تخصص و تجربه و عدم اطلاع از بسیاری امور، منتج به اتخاذ تصمیمات غیرتخصصی و غیرعملی شده، شرکت را به ورطه نابودی بکشاند و از طرفی فلسفه تسهیل اداره شرکت و اداره آسانتر آن (کاویانی، ۱۳۸۶) را به چالش بکشاند. بنابراین باید چاره‌ای اندیشیده شود و تدبیری صورت گیرد. چالش تفکیک بین سهامداران شرکت، به عنوان مالکان آن، از مدیران، به عنوان نمایندگان شرکت، به حدی است که موجب گردیده، امروزه شاخه‌ای جدیدی تحت عنوان راهبری شرکتی مطرح گردد، که در سایه پذیرش اصول راهبری شرکتی، تلاش می‌گردد بین مالکیت

۱. شرکت با مسئولیت محدود در صورتی مکلف به تشکیل مجامع عمومی می‌باشد که یا مطابق ماده ۱۰۹ قانون تجارت تعداد شرکاء آن بیش از دوازده نفر بوده و یا اساسنامه شرکت تشکیل مجامع عمومی شرکت را ضروری تشخیص دهد. (پاسبان، ۱۳۸۵، صص ۳۰۶ و ۳۰۷)
۲. در لایحه اصلاح قانون تجارت ۱۳۸۴ با تکرار ماده ۸۶ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷ عملاً وضعیت موجود تثبیت گردیده است.

و اداره، تفکیک صورت گیرد. جهت ارائه راه حل مطلوب، به نظر می‌رسد ضمن آشنایی با مفهوم و دستاوردهای اصول حاکمیت شرکتی، تعاریف و تقسیم‌بندی مدیریت و تصمیم‌گیری از دیدگاه علم مدیریت و بررسی تاریخچه و مقررات روابط بین مجامع عمومی و هیأت مدیره در حقوق انگلیس در موضوع مطروحه، نظر نهایی ارائه گردد.

۳-۲-۱- مدیریت و تصمیم‌گیری در علم مدیریت

در مورد رابطه بین مجامع عمومی و مدیران و به عبارت دیگر رابطه بین تصمیم‌گیری و اداره در شرکت‌های تجاری در حقوق ایران، بحث جدی صورت نگرفته است. شاید یکی از دلایل آن، غامض بودن موضوع باشد. پیچیدگی موضوع تا حدی است که یکی از نویسندگان حقوق شرکت‌ها ترسیم مرز دقیق میان اداره و تصمیم‌گیری را مشکل و تا اندازه‌ای غیرممکن توصیف نموده است (پاسبان، ۱۳۸۵، ص ۱۷۳).

یکی از نویسندگان حقوق تجارت با اذعان به روشن نبودن مفهوم اداره در حقوق ایران پیشنهاد نموده جهت تمیز اداره از تصرفات به عرف و اراده طرفین مراجعه نماییم (عیسائی تفرشی، ۱۳۷۸، ص ۸۳) بنابراین جهت پی بردن به مفاهیم اداره و تصمیم‌گیری به نظر می‌رسد، استفاده از یافته‌های علم مدیریت مناسب‌تر باشد.

۳-۲-۱- تعریف مدیریت

«مدیریت فرایند به کارگیری موثر و کارآمد منابع مادی و انسانی در برنامه‌ریزی، سازماندهی، بسیج منابع و امکانات، هدایت و کنترل است که برای دستیابی به اهداف سازمان و بر اساس نظام ارزشی مورد قبول، صورت می‌گیرد» (رضائیان، ۱۳۸۰)

مدیران در انجام وظایف خود فرآیندی را دنبال می‌کنند، که شامل اجزایی چون برنامه‌ریزی، سازماندهی، نظارت و کنترل، انگیزش ارتباطات، هدایت و تصمیم‌گیری است (الوانی، ۱۳۷۸).

بنابراین اجزای مدیریت عبارتند از: تعیین و تشخیص مشکل اصلی، احصای راه‌حل‌های ممکن (شقوق ممکن)، انتخاب معیار سنجش (مثلاً هزینه و سود)، تعیین نتایج حاصل از هر یک از راه‌حل‌ها، ارزیابی راه‌حل‌ها، هر چند بر اساس تقسیم‌بندی بالا، تصمیم‌گیری یکی از اجزای فرآیند مدیریت است، ولی به وضوح مشاهده می‌شود که جوهره تمامی فعالیت‌های مدیریت تصمیم‌گیری است. تصمیم‌گیری از اجزای جدایی ناپذیر مدیریت به شمار می‌آید و در هر وظیفه مدیریت به نحوی نمایان است (الوانی، ۱۳۷۸). در تعیین خط و مشی‌های سازمان، در تدوین هدف‌ها، طراحی سازمان،

و در تمامی افعال و اعمال مدیریت، تصمیم‌گیری رکن اساسی است. مدیر همیشه در برخورد با مواردی است که تصمیم‌گیری وی را اقتضاء می‌کند و ارزیابی این تصمیم‌ها است که شاخص موفقیت و شکست سازمان را تعیین می‌کند. یکی از علمای مدیریت و اقتصاد، مدیریت را مترادف تصمیم‌گیری دانسته است و این وظیفه را بهترین و اصلی‌ترین نقش مدیر و جوهره مدیریت قلمداد نموده است (Simon, 1977)^۱.

۳-۲-۱- تعریف تصمیم‌گیری

تصمیم‌گیری عبارت است از انتخاب یک گزینه از میان گزینه‌های مختلف موجود. به عبارت دیگر، تصمیم‌گیری عبارت است از فرایندی که از طریق آن، راه حل مسأله معینی انتخاب می‌گردد (رضائیان، ۱۳۸۰). بنابراین کار اصلی تصمیم‌گیری دریافت راه‌های ممکن و بررسی نتایج حاصله از آنها و انتخاب اصلح از میان آنهاست (الوانی، ۱۳۷۸) و درجه توفیق این تصمیم‌گیری، سپری نمودن مطلوب این فرآیند می‌باشد. می‌توان تصمیم‌گیری را مغز یا مرکز سلسله اعصاب سازمان به حساب آورد. تصمیم‌گیری یعنی آخرین استفاده از اطلاعات و نظام کنترل (ال دفت، ۱۳۷۷).

بنابراین در علم مدیریت، تصمیم‌گیری یکی از عناصر مهم و سازنده محسوب می‌شود و بدون تصمیم‌گیری، مدیریتی هم وجود ندارد. در مقام تطبیق یافته‌های علم مدیریت با مقررات حقوق شرکت‌ها، باید گفت اداره شرکت، دارای دو مفهوم عام و خاص می‌باشد. در مفهوم عام، اداره شرکت بر عهده کلیه ارکان و اجزای شرکت است و در مفهوم خاص، اداره شرکت بر عهده مدیران شرکت می‌باشد. بنابراین تصمیم‌گیری در مفهوم عام اداره، بر عهده کلیه عناصری است که در تصمیم‌گیری شرکت دخالت دارند، و تصمیم‌گیری در مفهوم خاص اداره، بر عهده مدیران شرکت می‌باشد. ولی مدیران در تصمیم‌گیری‌های مدیریتی همیشه نیم‌نگاهی به تصمیم‌های مجامع عمومی دارند. از طرفی دیگر تصمیم‌گیری ابزار مدیریت محسوب می‌شود نه خود مدیریت و بین تصمیم‌گیری و مدیریت تفاوت وجود دارد.

۱. به نقل از همان، ص ۱. Herbert, A. Simon, The new science off management decision, Cliffs, N. j.: Inc. 1977, Prentic, hall

۳-۲-۲- راهبری شرکتی^۱

پیدایش مفهوم راهبری شرکتی به شکل امروزی، به منظور پاسخ به مشکلات مربوط به کارایی هیأت مدیره شرکت‌های بزرگ انگلیس، آمریکا و کانادا، به ابتدای دهه ۱۹۹۰ برمی‌گردد (اصول راهبری شرکتی سازمان همکاری و توسعه OECD، ۱۳۸۵، ص ۱۲). به تدریج با گسترش دامنه بحرانهای مالی طی سالهای اخیر تأکید بیشتری بر برقراری راهکارهای راهبری شرکتی در سایر کشورهای دنیا شده است.^۲

اگر چه براساس قوانین کشورها، سهامداران مالکین شرکت محسوب می‌شوند و مدیران به نمایندگی از شرکت، باید منابع سازمان را به نحوی تخصیص داده و اعمال مدیریت نمایند که در نهایت بیشترین عواید نصیب سهامداران شود. اما با گسترش و توسعه شرکت‌ها و پراکندگی بیشتر مالکان سهام، عملاً کنترل سهامداران دشوارتر می‌شود، بنابراین بیشتر مسئولیت‌ها به مدیران منتقل می‌شود. بدیهی است تا زمانی که شرکتها با مشکلاتی مواجه نشده‌اند، شرکت توسط آنها اداره می‌شود، اما زمانی که با بحرانی مواجه می‌گردند سهامداران شرکت بلافاصله به اقداماتی از جمله تغییر مدیران دست می‌زنند. از این رو ضرورت توجه به طراحی ساز و کارهای کنترل داخلی و خارجی شرکت، که به مالکان، امکان کنترل برنامه‌ها و اقدامات شرکت و فعالیت‌های مدیران را فراهم نماید تا موجب پاسخگویی، شفافیت و مسئولیتهای اجتماعی بیشتر آنها باشد، اجتناب ناپذیر است.

۳-۲-۱- تعریف راهبری شرکتی

تعریف بانک جهانی: راهبری شرکتی به تعادل میان اهداف اقتصادی و اجتماعی و میان اهداف فردی و همگانی است. چارچوب راهبری شرکتی برای تقویت استفاده موثر از منابع همچنین ایجاد التزام برای پاسخگویی در مورد استفاده از آن منابع بوجود آمده است (اصول حاکمت شرکتی سازمان همکاری و توسعه OECD، ۱۳۸۵).

تعریف سازمان همکاری و توسعه OECD: ساختار روابط و مسئولیتها در میان یک گروه اصلی شامل سهامداران، اعضاء هیأت مدیره، مدیرعامل و سایر طرفهای ذیربط برای ترویج عملکرد بهتر در رقابت

1. Corporate Governance

۲. راهبری شرکتی وجود ارتباط کامل با مباحث حقوق شرکت‌ها در کتابهای منتشره در موضوع حقوق شرکت‌های ایران مورد توجه واقع نشده است.

به منظور دستیابی به اهداف اولیه مشارکت و تنظیم معیارها و راهکارهای نظارتی و کنترلی (آیین نامه «اصول راهبری شرکت» ، ۱۳۸۵).

به نظر می‌رسد ترجیح بند تعاریف یاد شده نظارت، کنترل و هدایت می‌باشد، به عبارت دیگر نظامی که شرکت توسط مدیران اداره و توسط سهامداران نظارت، کنترل و هدایت شود.

۳-۲-۲-۳ اصول راهبری شرکتی

سازمانهای بین‌المللی از جمله سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی، اصولی را برای راهبری شرکتی ارائه نموده‌اند که این اصول در بسیاری از کشورها و شرکت‌های بزرگ مبنا و مورد استفاده قرار گرفته‌اند، اصول مذکور عبارتند از:

۱) برخورد یکسان با سهامداران: حقوق کلیه سهامداران اعم از جزء (اقلیت) یا اکثریت، یکسان

بوده و ضرورت دارد فرصت‌های برابری در مورد تأمین حقوق آنها پیش‌بینی و برقرار شود.

۲) شفافیت و افشاء: شرکت‌ها می‌بایست اطلاعات مناسب خود را دقیق و به موقع در رابطه با

تمام موضوعات مرتبط از جمله عملکرد کلی شرکت، وضعیت مالی، ساختار مالکیت و

حاکمیت و نقش و وظیفه مدیران را افشاء و تشریح نمایند.

۳) مسئولیت‌های هیأت مدیره: ضرورت دارد برنامه‌ها و رهنمودهای راهبردی جهت نظارت

مؤثر هیأت مدیره بر مدیران و نحوه پاسخگویی هیأت مدیره به شرکت و سهامداران

مشخص شود.

۴) توجه به نقش کلیه ذینفعان: حقوق ذینفعان که براساس قوانین یا مبانی دیگر برقرار شده

است به رسمیت شناخته شده و در جهت تقویت افزایش ثروت و ثبات شرکتها تلاش شود.

۵) تأمین مبنایی برای چارچوب مؤثر راهبری شرکتی: باید توسعه بازارهای شفاف و کارآمد را

تسهیل و با حاکمیت قانون سازوکار بوده و تقسیم‌بندی مسئولیت‌ها بین سازمانهای مختلف

مسوول به روشنی شود.

۳-۲-۲-۳ برخی از اصول آیین‌نامه راهبری شرکتی

ماده ۱۶ آیین‌نامه پیشنهادی راهبری شرکتی که توسط شرکت بورس اوراق بهادار تهران پیشنهاد شده

است، مقرر داشته: اتخاذ تصمیم در موارد ذیل برعهده هیأت مدیره شرکت است و قابل واگذاری به

غیر نمی‌باشد.

- بررسی و تصویب سیاست‌ها، آیین‌نامه‌ها و مقررات داخلی شرکت.

- بررسی و تصویب معاملات شرکت با اشخاص وابسته که در این مورد مدیر مرتبط حق رأی ندارد. معاملات عمده بر اساس آیین‌نامه‌ای تعیین می‌شود که به تصویب هیأت مدیره می‌رسد.
- معاملات عمده مربوط به دارایی‌های ثابت و سرمایه‌گذاری‌ها و استقراض.
- قیمت‌گذاری و تعیین شرایط فروش محصولات اصلی.
- تأیید اطلاعات مهم (به تشخیص سازمان بورس و اوراق بهادار) ارائه شده به بورس اوراق بهادار.

۴- رابطه مجامع عمومی و مدیران شرکت‌های سهامی در حقوق انگلیس

سطح روابط بین مدیران و مجامع عمومی در حقوق انگلیس مورد توجه قرار گرفته است (Goulding, 1999). مطالعه تاریخ تحولات روابط مجامع عمومی و مدیران در حقوق انگلیس و وضعیت حقوقی حاکم بر آن در دو مقطع زمانی، تا قبل از تصویب قانون شرکت‌های ۱۹۸۵ و پس از آن بصورت جداگانه صورت می‌گیرد، زیرا در مقطع نخست وضعیت بسیار مبهم و در دومی موقعیت نسبت به گذشته شفاف‌تر شده است.

۴-۱- قبل از تصویب قانون شرکت‌های ۱۹۸۵

در حقوق انگلیس جایگاه مجامع عمومی و هیأت مدیره^۱ در این مقطع بطور کامل روشن نیست، زیرا اساسنامه نمونه A و نخستین رأی صادره در این زمینه نزدیک به شروع قرنیه بوده که در این قرن حقوق شرکت‌ها، خارج از مدار قانونی، و همگام با توسعه رویه‌های تجارتهای بوده است. تا پایان قرن ۱۹ میلادی به نظر می‌رسد، این اصل بر حقوق شرکت‌ها حاکم بوده که مجامع عمومی شرکت، ارگان عالی شرکت و هیأت مدیره تنها به عنوان نماینده شرکت محسوب می‌شود و کنترل شرکت، در مجامع عمومی صورت می‌گرفت. بر این اساس در پرونده (Isle Of Wight Railway V. Tahourdin) دادگاه دستور موقت درخواستی مدیران مبنی بر بازداشتن شرکت از داشتن مجمع عمومی، که نخستین هدف آن تعیین کمیته‌ای برای بازنگری سازمان مدیریت شرکت بود، را رد کرد. قدیمی‌ترین مصداق توفیق مجامع بر هیأت مدیره عبارت از تأثیری بوده که مجامع عمومی بر شرکت، بوسیله مصوبه عادی داشته است و می‌توانسته، دستوراتی بدهد یا تصمیمات آنها را باطل سازد. (Goulding, 1999) در پرونده کاتن (cotton LJ) علیه تاهاردینگ (Tahourding) سرانجام دادگاه

1. Board Of Directors

به سهامدان اعلام کرد که، اگر شما می‌خواهید اداره امور شرکت را تغییر دهید به مجامع عمومی رجوع کنید و اگر آنها با شما موافق باشند، مصوبه‌ای را تصویب می‌کنند که مدیران را برای تغییر فرآیند اداره شرکت مجبور می‌کند.

این نظر، مدیران شرکت را نمایندگان مجامع عمومی تلقی کرده که امور روزانه شرکت را مدیریت می‌کنند و شرکاء در قالب مجامع می‌توانند دستوراتی به آنها داده و یا صلاحیت آنها را محدود کنند (Goulding, 1999). مجدداً در دعوای دیگری که پندر^۱ علیه لا شینگتون^۲ مطرح کرده بود این امر تأیید گردید، در این پرونده دادگاه حکم داد که این دعوا نباید بدون تأیید مجامع عمومی طرح می‌گردید.

با وجود قابل شدن تفوق مجامع بر مدیران، در سال ۱۹۰۶م رأی بسیار مهمی از طرف دادگاه تجدیدنظر در دعوای سندیکای فیلتر تمیزکنهای اتوماتیک^۳ علیه کانینگهام^۴ صادر شد. در این پرونده دادگاه مشتاق بود نظری را اتخاذ کند که با پذیرش چنین نظری، حق اکثریت سهامداران انکار و اختیارات قانونی به هیأت مدیره واگذار می‌گردید. بر اساس چنین تفسیری، مدیران، اختیار داشتند تا اموال شرکت را بفروشند، اجاره دهند و یا از حقوق مالی شرکت و امتیازات آن صرف نظر کنند، در حالی که این نظر با وضعیت موجود شرکت‌ها مطابق نبود، زیرا مجامع عمومی در هر زمانی با تصویب مصوبه فوق‌العاده می‌توانست وضعیت را تغییر دهد (Goulding, 1999).

در یک مورد مصوبه‌ای عادی تصویب شد که بر اساس آن اموال معینی از شرکت از طرف مدیران فروخته شود، ولی مدیران با این مصوبه زیاد موافق نبودند، زیرا اعتقاد داشتند که این فروش بیشترین منافع را برای شرکت نخواهد داشت. دادگاه تجدیدنظر حکم داد که یک برداشت شایسته از اساسنامه شرکت، که به عنوان قرداد مابین اعضای شرکت شکل گرفته، مدیران را نمی‌توان بر خلاف مصالح عالیله شرکت با مصوبه عادی به فروش اموال شرکت مجبور کرد. لرد کالینز^۵ بعد از این تفسیر از اساسنامه شرکت ادامه داد:

«اگر موضوع تغییر اختیارات مدیران از طرف مجامع عمومی مد نظر است، این بایستی از طریق مصوبه فوق‌العاده انجام شود نه مصوبه عادی»

1. Pender

2. Lushington

3. Automatic Self- Cleansing Filter Syndicate

4. Cunninghame

5. Collins MR

از اوضاع و احوال حاکم بر این پرونده چنین به نظر می‌رسد که برای تاثیر گذاشتن یا تغيير اختيارات اصلي مديران، که به موجب اساسنامه به آنها واگذار شده است، شايسته نيست از طريق مصوبه عادي اقدام کرد بلکه بايستي اين امر به کمک مصوبه فوق‌العاده انجام شود (Goulding, 1999).

شرح پرونده تاهاردین^۱ در اين زمينه جالب است. زيرا در آن مورد شرکتي بوده است که قانون به مديران اختيار اداره شرکت را داده است. در آن پرونده گفته شد که «اعمال اين اختيارات بايد تحت کنترل و مقررات مجمع عمومي که برای اين هدف تشکيل می‌شود باشد».

رأی بالا با تاييد کوتاهی در پرونده گرامافون و تايپ رايتر^۲ عليه استن لی^۳ توسط دادگاه تجديد نظر مورد استناد قرار گرفت، در اين زمينه بوک لی^۴ معتقد بود:

«اگر در اساسنامه شرکت گنجانده شده که مجامع عمومي حق کنترل امور شرکت را دارند اين به معنای تحميل اراده اکثریت عددی شرکاء در مجامع عمومي نيست، مديران به عنوان يک اصل، بر خلاف انتصابشان، مانند خدمتکار مجبور به تبعیت از دستورات فردی سهامداران نيستند. مديران اشخاصی هستند که ممکن است مقررات اساسنامه وظيفه کنترل شرکت را به آنها واگذار کرده باشد که اگر چنین باشد کسی نمی‌تواند اين اختيارات را از آنها سلب نماید، مگر اينکه اساسنامه با اکثریت قانونی تغيير يابد» (Goulding, 1999).

در پرونده کوئين و اکس تنس^۵ عليه سالامون^۶ مقرر گرديد که با استثناء در اساسنامه برای اداره ويژه، سهامداران تنها حق دارند مقرراتی را که مغاير با اساسنامه شرکت نباشد وضع نمايند و برای سهامداران حق دادن دستوراتی به مديران بوسيله مصوبه عادي کاملاً مغاير با مفاد اساسنامه دانسته شد. اين ديدگاه با استقبال دادگاه‌ها مواجه گرديده و در موارد ديگري نيز تبعیت گرديده است.

به نظر می‌رسد قبل از سال ۱۹۸۵ مجامع عمومي نسبت به هيات مديره از نظر رويه قضايی از اقتدار برخوردار بوده، ولی به تدريج تفوق مطلق مجامع عمومي بر مديران با دو عنصر محدود گرديد.

۱- وضع مقرراتی از طرف مجامع عمومي، با مصوبه عادي، بر خلاف اساسنامه شرکت جايز نيست؛

۲- مجامع عمومي بر خلاف اساسنامه شرکت و با مصوبه عادي حق اعمال نظر بر مديران را ندارند.

1. Tahourdin's
2. Gramophone And Typewriter
3. Stanley
4. Buckley LJ
5. Quin And Axtens Ltd
6. Salamon

۴-۲- بعد از تصویب قانون شرکت‌های ۱۹۸۵

برای شرکت‌هایی که بعد از جولای ۱۹۸۵ بوجود آمده و شکل جدیدی از اساسنامه نمونه A را اتخاذ کرده‌اند و همچنین برای شرکت‌هایی که قبل از سال ۱۹۸۵ شکل یافته ولی گامهای شایسته‌ای برای تغییر اساسنامه و تطبیق آن با وضعیت جدید برداشته‌اند وضعیت روابط بین مجامع عمومی و هیأت مدیره روشن است (Goulding, 1999). بطوری که ماده ۷۰ به وضوح بیان می‌کند: «مفاد قانون، اساسنامه داخلی، اساسنامه خارجی و مصوبات مجامع عمومی می‌باید به وسیله مدیرانی اجرا شود که ممکن است همه اختیارات شرکت را اعمال کنند». ماده ۷۰ همچنین مقرر داشته در حالی که اداره شرکت در مدیران متمرکز است سهامداران حق ندارند با توسل به مصوبه عادی دستوراتی در مورد تصمیمات تجارتي به مدیران بدهند با وجود این آنها می‌توانند به وسیله مصوبه ویژه دستوراتی به مدیران بدهند (Ridley, 2005).

در پرونده میت چل^۱ علیه میل^۲ از طرف مدیر شرکت دعوایی علیه دبیر عزل شده شرکت، مطرح شده بود. مطابق ماده ۷۰، اختیار شروع دعوا از طرف شرکت برای هیأت مدیره قرار داده شده بود. در آن وضعیت، شرکت تنها یک مدیر داشت و از طرفی دلایلی وجود نداشت که هیأت مدیره قبلاً چنین اختیاری را به این مدیر داده باشد. در حقیقت ماده ۷۲ تنها به هیأت مدیره اجازه داده بود تا به یکی از اعضای خویش جهت اقامه دعوا نمایندگی بدهد نه اینکه به تک‌تک مدیران حق اقامه دعوا داده باشد و هیچ مدیری به تنهایی و بدون داشتن نمایندگی از طرف هیأت مدیره حق طرح دعوا را نداشت. مدیری که چنین دعوایی را مطرح کرده بود حق طرح دعوا را نداشت و با وجود اینکه به تنهایی ۶۶٪ سهام شرکت را داشت ولی این امر به او کمکی نمی‌کرد. البته ماده ۷۰ ناظر به حالتی است که هیأت مدیره موثری وجود داشته باشد، و الا اگر هیأت مدیره موثری به هر دلیلی، از جمله اینکه مدیرانی وجود نداشته باشد یا حد نصاب لازم برای هیأت مدیره وجود نداشته باشد یا مدیران در جلسه هیأت مدیره شرکت ننمایند، هیأت مدیره نخواهد توانست از این اختیارات بهره مند گردد و یک وقفه و بلا تکلیفی در اداره شرکت به وجود خواهد آمد. در اینصورت یا این اختیارات، بلااستفاده خواهد ماند و یا به مجامع عمومی سهامداران بازخواهد گشت (Goulding, 1999). در دعوای بارون^۳ علیه پوتر^۴ یکی از مدیران از حضور در جلسات هیأت مدیره استنکاف می‌کرد. بنابراین شرکت نمی‌توانست

1. Mitchell And Hobbs (UK) Ltd

2. Mill

3. Barron

4. Potter

جلسه معتبر تشکیل دهد. اساسنامه شرکت به هیأت مدیره اختیار داده بود که، در هر زمانی که خواستند مدیر دیگری را انتخاب کنند. شکایتی از طرف یکی از مدیران اصلی شرکت که چنین اختیاری را داشت مطرح شد، در آن پرونده توسط وارینگتن^۱ گفته شد که:

«اگر مدیران اختیارات معینی داشته باشند ولی توان و اراده اعمال آن اختیارات را نداشته باشند در حقیقت آنها اراده لازم برای این هدف را ندارند، در نتیجه شرکت باید صلاحیت لازم را برای انجام آن اختیارات در چنین اوضاع و احوالی داشته باشد. مدیران در پرونده اخیر اراده و توان تعیین مدیر جدید را نداشتند ولی شرکت در مجامع عمومی اختیار تعیین مدیر را داشت.»

در دعوای شرکت الکساندر وارد^۲ علیه شرکت سامیاتنگ نوگیشن^۳، لرد هیل شام^۴ به روشنی بر این باور بود که مجامع عمومی در غیاب هیأت مدیره‌ای فعال، صلاحیت دارد تا اختیارات شرکت را بکار گیرد. او برای تأیید نظر خویش به نظر گاور (Gower) در کتاب حقوق شرکت‌های نوین استشهد کرده، که ایشان گفته است:

«به نظر می‌رسد که اگر به دلایلی هیأت مدیره نتواند اختیارات اعطایی را اعمال کند، مجامع عمومی می‌توانند مثل آنها این اختیارات را اعمال کنند» (Goulding, 1999). همچنین «به نظر می‌رسد اگر مجامع عمومی اقداماتی را از طرف شرکت شروع کنند که مدیران در انجام آنها کوتاهی می‌کنند قانونی است».

البته لرد هیل شام، تصریح نموده است که، دیدگاهش ناظر به زمانی است که به جهت بعضی از دلایل مدیران توانایی یا اراده ای برای انجام تکالیف خویش ندارند یا مدیری وجود ندارد.

از آنچه در بحث‌های قبلی مطرح شد به دست می‌آید که اساسنامه شرکت‌ها معمولاً مقرر می‌دارند که هیأت مدیره شرکت در شرایط عادی حق کنترل بدون قید و شرط شرکت را دارند ولی با وجود این، اختیارات تصمیم‌گیری و نقش مجامع عمومی در موارد خاصی بی‌معنی نیست. بعضی از وظایف و اختیارات بوسیله قانون شرکت‌ها و اساسنامه بصورت خاص برای مجامع عمومی در نظر گرفته شده است که عبارتند از:

۱- اختیار تصویب نقض وظایف به وسیله مدیرانی که خارج از حدود اختیاراتشان عمل می‌کنند؛

۲- اختیار تغییر اساسنامه مطابق ماده ۹۰ بوسیله مصوبه ویژه؛

1. Warrington J
2. Alexander Ward Co Ltd
3. Samyang Navigation Co Ltd
4. Hailsham

۳- اختیار تغییر موضوعات شروط مطابق ماده ۴۰؛

۴- اختیار انتصاب مدیران و اختیار عزل مدیران (Ridley, 2005).

۳-۴- مصادیق حاکمیت مجامع عمومی بر مدیران

۳-۴-۱- مجامع عمومی حق تغییر مدیران را دارند

اگر سهامداران بصورت کلی با سیاست‌های اعمالی از سوی مدیران مخالف باشند یا از اجرای آنها ناخشنود باشند، سرانجام اکثریت آنها می‌توانند در قالب مجامع عمومی مدیران را از سمت خود عزل نمایند. این حق ممکن است در اساسنامه پیش‌بینی شود اما در هر صورت ماده ۱۶۸ قانون شرکت‌های ۲۰۰۶ مقرر می‌دارد: «شرکت می‌تواند بوسیله یک مصوبه عادی حتی پیش از آنکه مدت مدیریت آنها منقضی شود، مدیران را بدون توجه به هر نوع قراردادی مابین مدیران و شرکت عزل نماید».

۳-۴-۲- تأیید و تصویب اعمال غیرقانونی مدیران

اختیارات وسیع مجامع عمومی شرکت برای تأیید و تصویب اقداماتی که در نتیجه آنها شرکت دچار بی‌نظمی می‌شود مورد شناسایی قرار گرفته است. همچنین مجامع عمومی می‌توانند تجاوز مدیران از قانون و حدود اختیارات خویش را مورد تأیید قرار دهند. برای مثال اگر مدیران عمداً از طرف شرکت موضوعی را انجام دهند که مطابق اساسنامه خارج از صلاحیت آنان می‌باشد، این امر متعاقباً از طرف مجامع عمومی شرکت می‌تواند مورد تأیید قرار گیرد (Goulding, 1999).

در پرونده گرن^۱ علیه شرکت سویچ بک رلی بریتانیای کبیر^۲ مدیری سبب شده بود که شرکت وارد معامله با شخص ثالثی شود. یکی از مدیران در معامله ذینفع بود و اساسنامه شرکت هر مدیری را از رأی در معامله‌ای که در آن ذینفع بود، منع کرده بود. با چنین وضعیتی معامله قابل ابطال بود. با وجود این مجمع عمومی شرکت دعوت شد و به وسیله مصوبه عادی قرارداد را تأیید کرد و توسط دادگاه تجدید نظر حکم داده شد که امکان صدور دستور موقت برای توقف اجرای قرارداد وجود ندارد. البته ابهامی که در این فرض وجود دارد این است که، این تأیید توسط مجمع عمومی، اساسنامه را با مصوبه عادی تغییر داده است. کاتون شرح داد که تأیید و تصویب یک قرارداد خاص، که خارج از صلاحیت مدیران و توسط آنان منعقد شده است، به عنوان اقدام شرکت، کاملاً متفاوت با تغییر اساسنامه شرکت محسوب می‌شود. دادن اختیار به مدیران برای انجام امری در آینده که اساسنامه

1. Grant

2. United Kingdom Switchback Rly Co.

صلاحیت انجام آنها را نداده است تغییر اساسنامه محسوب می‌شود و اگر مدیران قراردادی را خارج از صلاحیت خویش منعقد نمایند، تأیید آن، تغییر اساسنامه محسوب نمی‌شود. ولی این امر که اساسنامه‌ها، مجامع عمومی را ملزم نمی‌کنند قابل قبول نیست (Goulding, 1999).

از مطالب بالا چنین استنباط می‌شود که مدیران اختیارات وسیعی در شرکت دارند، البته قانون شرکت‌ها برای سهامداران اختیارات معینی در نظر گرفته است که بیشتر این اختیارات جنبه نظری دارند تا واقعی و عینی و این باور که در شرکت‌های سهامی عام بزرگ^۱ سهامداران بصورت فردی در واقع در اداره شرکت تاثیر دارند غیر واقعی است (Ridley, 2005).

از آنچه در مورد روابط بین مجامع عمومی و هیأت مدیره شرکت‌های تجاری انگلیس گفته شد بر خلاف گذشته، در وضعیت فعلی، مجامع عمومی در حالت عادی بر مدیران تفوقی ندارند و اختیار کنترل و اداره شرکت با هیأت مدیره می‌باشد و اگر سهامداران شرکت بخواهند وضعیت مدیریت یا اختیارات آنان را تغییر دهند، می‌توانند با تغییر اساسنامه شرکت و یا عزل مدیران و یا عدم انتخاب مدیران سابق اقدام نمایند. بطوری که گریر^۲ در دعوای شاو و پسران علیه شاو^۳ به خوبی به این مطلب اشاره نموده است:

«شرکت موجودی است متفاوت از سهامداران و مدیران خویش، بعضی از اختیاراتش ممکن است به موجب اساسنامه توسط مدیران اعمال شود و اختیارات معین دیگری در اساسنامه برای سهامداران پیش‌بینی شود تا در قالب مجمع عمومی اعمال نمایند، اگر اختیارات مدیریت به مدیران واگذار شده، تنها آنها، می‌توانند این اختیارات را اعمال نمایند. راهی که برای سهامداران بصورت عام پیش‌بینی شده است تا بتوانند اختیارات اعطایی به هیأت مدیره را کنترل نمایند تغییر اساسنامه است و همچنین آنها می‌توانند، مطابق اساسنامه بوسیله انتخاب نکردن مجدد مدیرانی که بر خلاف خواست آنها عمل می‌کنند اقدام نمایند. سهامداران به زور نمی‌توانند اختیارات واگذاری اساسنامه را از مدیران بگیرند و از طرفی، مدیران نیز نمی‌توانند بصورت غیرقانونی اختیارات اعطایی اساسنامه به سهامداران را سلب نمایند» (Davies, et al., 1997).

1. Large Public Company

2. Greer L. J

3. Shaw & Sons (Salford) Ltd V. Shaw

۵- نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد باید به سمتی حرکت کرد که هیأت مدیره را به عنوان یکی از ارکان شرکت پذیرفت نه به عنوان نماینده مجامع عمومی و در غیاب نص قانون امری یا حکمی در اساسنامه، امور کنترل و اداره را به او واگذار نمود و تنها مجمع عمومی فوق‌العاده را برای تأثیر گذاشتن بر تصمیمات مدیران و ابطال آنها مجاز شناخت، امری که راه حل مقبول حقوق انگلیس می‌باشد، به عبارت دیگر بهترین ملاک جهت تفکیک وظایف و اختیارات مجامع عمومی از رکن اداره این است که امر اداره را مختص رکن اداره دانست و تصمیم‌گیری مدیران را صرفاً در حیطه اداره پذیرفت نه بیشتر، و امر تصمیم‌گیری کلی و تعیین اهداف و خط‌مشی شرکت را به مجامع عمومی واگذار نمود، و از سویی به وظیفه نظارتی رکن تصمیم‌گیری اهتمام ورزید. برای مثال در شرکت‌های تعاونی، اختیارات مجامع به صورت حصری در مواد ۳۴ و ۳۵ قانون بخش تعاونی اقتصاد جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۰ تصریح شده است و ماده ۳۶ این قانون اداره امور شرکت را بر عهده هیأت مدیره می‌داند. با توجه به این مواد به نظر می‌رسد که، در این شرکت‌ها، مجامع عمومی صلاحیت مداخله و تصمیم‌گیری در امور اختیارات هیأت مدیره را نخواهند داشت.

از طرفی ضروری است وظایف و اختیارات مجامع عمومی در قانون پیش‌بینی شود و در صورتی که هیأت مدیره موثری وجود نداشته باشد و یا به جهت عدم انجام وظایف قانونی اداره امور شرکت مختل شود، رکن تصمیم‌گیری ابتکار مداخله در موضوع را داشته باشد.

از سویی قائل شدن اختیارات بیشتر به مدیران و واگذاری اداره و کنترل امور شرکت به این رکن مستلزم پیش‌بینی مسئولیت‌های قانونی و راهکارهای دقیق نظارتی برای آنان از جمله از طرف بازرسان و همچنین پیش‌بینی راهکارهای شفاف‌سازی اطلاعات شرکت می‌باشد تا شرکت به سبب اختیارات زیاد مدیران به یک باره به ورشکستگی سوق داده نشود.

بهترین عرصه‌ای که می‌توان این ساختار را آرایش نمود، اساسنامه شرکت است با لحاظ مقررات امری در اساسنامه می‌توان مبادرت به این امر نمود. با توجه به جنبه‌های علمی و فنی موضوع، ارائه اساسنامه‌های نمونه برای شرکت‌های مختلف از سوی قانونگذار و سازمانهای ذیربط ضروری است. شایسته است در حقوق ایران دخالت قانونگذار در حقوق شرکت‌ها به حداقل ممکن کاهش یافته و راه را برای حاکمیت اراده باز گذارد.

در تنظیم مقررات مربوط به حقوق شرکت‌ها ضروری است تا از یافته‌های علمی مانند اقتصاد، مدیریت و حسابداری استفاده شود. بطوری که مقررات طوری تنظیم و ترسیم شود که شرکت در دنیای اقتصادی بهترین کارکرد و سودآوری را داشته باشد.

اعطای اختیار اداره و کنترل شرکت به مدیران مستلزم پیش‌بینی مسئولیت‌های دقیق آنان و همچنین راهکارهای نظارت دقیق بر عملکرد آنان می‌باشد. همچنین باید بر شفاف‌سازی اطلاعات مجاز شرکت و تعیین حد و مرز کامل آن برای توسعه نظارت همگانی بر شرکت توسط قانونگذار، اهتمام ویژه‌ای به این امر صورت گیرد.

برای مقابله با شرایطی که شرکت فاقد رکن اداره باشد، یا رکن اداره موثری وجود ندارد، و یا به وظایف قانونی خویش عمل نمی‌کند، خلاءهای قانونی در حقوق ایران وجود دارد که موجب اختلال امر اداره شرکت می‌گردد. بنابراین لازم است که این موضوع مهم مورد توجه جدی قانونگذار و رویه قضایی قرار گیرد.

با توجه به اینکه در حقوق انگلیس، قانونگذار اقدام به ارائه اساسنامه‌های نمونه کرده است تا شرکت‌های تجاری در مقام تشکیل و تنظیم اساسنامه با اقتباس از آن ساختار کامل و بدون نقصی از اداره را بوجود آورند و یا با پیوستن به آن خود را از پیش‌بینی کلیه موارد بی‌نیاز کنند، به نظر می‌رسد شایسته است قانونگذار در اصلاحات قانون تجارت به این امر اهتمام نماید.

منابع و مأخذ:

۱. آیین نامه «اصول راهبری شرکت» در شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار، پیشنهاد دهنده معاونت نظارت بر بورس‌ها و ناشران، (۱۳۸۵).
۲. آیین‌نامه شرایط و ضوابط پذیرش سهام در بورس اوراق بهادار (مصوب جلسات مورخ ۸۰/۱۰/۳، ۸۰/۱۰/۱۰، ۸۰/۱۰/۱۷، ۸۰/۱۱/۱، ۸۰/۱۱/۱۵ و ۸۰/۱۱/۲۹ و ۸۴/۵/۱۷ شورای بورس اوراق بهادار جمهوری اسلامی ایران).
۳. اسکینی، ربیعا. (۱۳۷۷). حقوق تجارت شرکت‌های تجارتي، تهران، انتشارات سمت، ج ۱ و ج ۲.
۴. الوانی، سید مهدی. (۱۳۷۸)، مدیریت عمومی، تهران، انتشارات نی.
۵. بازگیر، یدالله. (۱۳۷۸). موازین حقوق تجارت در آراء دیوان عالی کشور، تهران، انتشارات کتابخانه گنج دانش، چاپ نخست.
۶. پاسبان، محمدرضا، «بازبینی نظام بازرسی در شرکت‌های تجارتي ایران بررسی تطبیقی با حقوق انگلیس»، مجله پژوهش حقوق و سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی
۷. پاسبان، محمدرضا. (۱۳۸۵). حقوق شرکت‌های تجاری، تهران، انتشارات سمت.
۸. خزاعی، حسین. (۱۳۸۵). حقوق تجارت شرکت‌های تجارتي، تهران، انتشارات قانون، ج دوم.
۹. رحمان سرشت، حسین. (۱۳۸۴). راهبردهای مدیریت، تهران، انتشارات فن و هنر.
۱۰. رضائیان، علی. (۱۳۸۰). اصول مدیریت، تهران، انتشارات سمت.
۱۱. ریچارد ال دفت. (۱۳۷۹). تئوری و طراحی سازمان، ترجمه علی پارسایان، تهران، انتشارات دفتر پژوهش‌های فرهنگی، جلد نخست و دوم.
۱۲. سازمان همکاری و توسعه OECD، (۱۳۸۵)، اصول حاکمیت شرکتی، رهبری خرازی، مهسا، تهران، شرکت اطلاع رسانی بورس
۱۳. ستوده تهرانی، حس. (۱۳۸۲). حقوق تجارت، تهران، انتشارات دادگستر، ج دوم.
۱۴. سیلی، ال. اس. (۱۳۷۵)، «حقوق شرکت‌های انگلیس»، عبدالرسول قدک، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۰، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی تهران.
۱۵. صفار، محمد جواد. (۱۳۷۳). شخصیت حقوقی، تهران، نشر دانا.
۱۶. عرفانی، محمود. (۱۳۷۳). حقوق تجارت، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی (ماجد)، ج ۲.

۱۷. عیسائی تفرشی، محمد. (۱۳۷۸). مباحثی تحلیلی از حقوق شرکت‌های تجاری، تهران، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۸، ج ۱.
۱۸. عیسائی تفرشی، محمد. (۱۳۸۶). مباحث تحلیلی از حقوق شرکت‌های تجاری، تهران، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، ج ۲.
۱۹. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۹). حقوق مدنی عقود معین مشارکتها-صلح، تهران، انتشارات گنج دانش.
۲۰. کاویانی، کورش. (۱۳۸۶). حقوق شرکت‌های تجاری، تهران، انتشارات میزان.
۲۱. کیایی، کریم. (۱۳۵۴). حقوق بازرگانی، تهران.
۲۲. هاشمی، محمد. (۱۳۸۳). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات میزان.
۲۳. لایحه قانون تجارت ۱۳۸۴.
24. Black, Henry Comp bell, (1995), Black's law dictionary, U.S.A, west-publishing co.
25. Bowen, Michael, (1987), Fox and Bowen on the Law of Private Companies, Jordan and Sons, Ore at Britain.
26. Davies, Paul L, (1997), Gower & Davies' Principles of Modern Compay Law, London, Sweet & Maxwell.
27. Dine, Janet, (1994) Company Law, London, Macmillan.
28. English Companies Acts, 1985, 1989, 2
29. Farrar, John H, Fuery, Nigel E, Hannigan Bernda M, Wylie Philip, Farrar's, (1991) company Law, London, butter worths.
30. Jacqui, Wilmot, «The Word of Corporate Governance. Is force necessary?» South Africa, Financial Mail, July 20, 2007.
31. James, McConvill, (2006) «Opportunity for real corporate governance reform upon us», Lawyer Weekly, November 10.
32. Mayson Stephen W., French Derek, Ryan Christopher L, mayson, French & Ryan, (1994) Company Law, London Blackstone Press Ltd.
33. Morse, Geoffrey, (1996) Charelworth & Morse Company Law, London, Sweet & Maxwell.
34. Ridley, Ann, (2002) Key Facts Company Law, London, Hodder & Stoughton pub.
35. Simon. Goulding, (1999) Company Law, London, Sydney, Cavendish pub Ltd.